أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

دیروز عرض شد مسئلۀ مهم در قاعدۀ حَرَج، میزان و محدودیت مفهوم حرج است و در وهلۀ اول ما باید ببینیم که این روایات در چه زمینه‌ای دلالت بر رفع حرج می‌کنند.

عرض شد معانیی که برای حرج ذکر کرده بودند، اینها معانیی است که همه در یک زمینه است. معانی متفاوتی هست، به معنای کلفت و مشقّت آمده، به معنای ضیق آمده، به معنای اثم آمده. و در آیات قرآن هم حرج را بعضی ها به معنی اثم گرفته‌اند که همان گناه باشد. بعضی‌ها گفته‌اند در آیات متفاوتی به معنای اثم آمده. وقتی که ما به دقت مراجعه کنیم، البته در خیلی موارد این طور است، یعنی در بسیاری از موارد آن معنای اصلی که همان معنای لغوی است اشتباهاً آن معنای لازمۀ او یا ملزوم او، آن معنا به جای آن معنای اصلی گذاشته می‌شود ولی در واقع همان معنای اصلی، آن مفهوم برای این لغت است و در اینجا مسئله مسئلۀ اشتراک لفظی نیست که یک لغت به معانی متفاوته ای آمده باشد.

 مثلاً فرض کنید که لَبس داریم، یکی هم لُبس داریم. خب شاید این به ذهن تبادر بشود اولاً که لَبس و لُبس اصلاً دو وضع علی حده و دو معنای متفاوت دارد، یکی به معنای اشتباه است که همان لَبس باشد و دیگری به معنای پوشش است که لُبس باشد:

و لُبس ... عینی اَحبُّ الیَّ من لُبس...

 سؤال: ...؟

جواب: نه خیر این لُبس به معنای پوشش است.

 ولی ما اگر دقت کنیم می‌بینیم که این لَبس که به معنای اشتباه است، واقعاً اشتباه نیست این لفظ به معنای همان پوشش است منتهی چون یک مسئله اشتباهاً می‌آید یک پوششی واقع می‌شود برای یک حقیقتی که نمی‌گذارد آن حقیقت کما هی‌هی خودش را بنمایاند، از این نظر به این می‌گویند لَبس. اِلتَبَسَ علیه ‌الامر یعنی امر بر او مخفی شد، خطا کرد، در اصابت واقع خطا کرد، در اصابت به امر واقع، راه اشتباه پیمود. آن وقت در اینجا می‌گویند که مشترک لفظی است. اگر ما دقت کنیم در خیلی از موارد ما این مطلب را مشاهده می‌کنیم.

 در اینجا معنای حرج که در روایات و آیات به معنای اثم آمده، اثم نه اینکه همان مشترک لفظی است بین کلفت و بین مشقّت و بین اثم و بین مکان ضیّق، این مشترک لفظی نیست بلکه به همان معنای ضیق است. و اثم را هم ازآن نظر اثم می‌گویند که باعث ضیقی می‌شود در انسان، انسان را در تنگنا قرار می‌دهد، تنگنای دور از واقعیت، تنگنای عذاب وجدان و تنگنای عذاب آخرت، یعنی در همین دنیا و [هم] در[آخرت.] انسان وقتی که گناه می‌کند خودش را پشیمان می‌بیند، نادم احساس می‌کند، خودش را درتنگنا احساس می کند- غیر از اینکه اگر یک امر ثوابی انجام بدهد انشراح صدر پیدا می کند و منبسط می شود، خوشحال می شود- همیشه اظهار ندامت و پشیمانی می‌کند از آن اثمی که مرتکب شده. حالا روایاتی که در این باب هست خب این روایات را ما باید ببینیم که معنای این روایات چیست و در چه محدوده‌ای هست.

در اینجا مرحوم نراقی حرج را با ضیق دو معنا گرفته‌اند، به معنای عموم و خصوص مطلق گرفته‌اند. می‌فرمایند که ضیق اعم است از حرج. ضیق به عمل با مشقت گفته می‌شود. فرض کنید که اگر یک شخصی صد رِطل آب را از یک جا بخواهد به یک جا ببرد، خب این مشقت دارد بر او. می‌گویند هذا ضیقٌ علیه. اما حرج عبارت از تکرار این عمل است. یعنی وقتی که این عمل دائم اضافه بشود، دائم زیاد بشود، فردا مولا به او بگوید این کار را بکن، پس فردا هم به او بگوید این کار را بکن، این را می‌گویند حرج. یا برداشتن صد رطل، اگر این تمام طاقت یک نفر بود این را می‌گویند حرج، ولی نود تا را می‌گویند ضیق. نزدیک به آنچه که طاقتش تمام بشود، این را می‌گویند ضیق.

 بنا بر این مطلبی که ایشان می‌فرمایند، اولاً اینکه این معنا با آنچه را که از لغات بدست ما رسیده مخالف است، بلکه به معنای مشقت و کلفت است، غیر عادی و غیر عادتاً. و همین طور مسئلۀ مهمتر اینکه مواردی که روایات در آن موارد، حرج را نفی کرده‌اند، ما می‌بینیم اصلاً با این معنا نمی‌خواند. در یک مسافرتی که می کنیم و می‌رسیم به جایی که آب نداریم که بخواهیم از این آب ‌استفاده بکنیم، می‌بینیم توی این آب عذره هست و اطفال توی آن ادرار می‌کنند، دابه ؟، الان حرج به معنای امر زائد یا تکرار این مسئله نیست که فرض کنید دائم بخواهد از این آب وضو بگیرد، دائم برود و بیاید، نه، یک دفعه موقع ظهر دارد می‌آید فرض کنید می‌خواهد نمازش را بخواند و برود، یک بار می‌خواهد انجام بدهد. نمی‌خواهد که آن جا اطراق کند، مثلاً از این آب صرف نظر بکند و برود از اماکن بعیده آب بیاورد و دوباره آب بیاورد، نه، آمده آنجا و می‌خواهد نماز بخواند، حضرت می‌فرماید که اگر بخواهی بروی توی دِه و تحصیل آب بکنی این برایت مشقت دارد همان آبی که کنارت است بردار و با آن وضو بگیر و یا علی مدد! کار را تمام کن

سوال: ...؟

جواب: بله؟

سوال: ...؟

جواب: اولاً قطعاً باید این آب، آب کر باشد بخاطر اینکه اگر این آب قلیل باشد طبعاً این منفعل می‌شود گرچه بعضی از روایاتی که در اینجا هست بعضی‌ها آمدند مثل مرحوم صاحب حدائق و اینها، استفادۀ عدم انفعال ماء قلیل کرده‌اند. فرض کنید که در این روایتی که هست صحیحۀ فضیل بن یسار است عن ابی عبداللَه علیه السلام:

 قال فی الرجل جنب تغتسل فینزح من الماء فی‌الاناء فقال لابأس ماجعل علیکم فی الدین من حرج خب بعضی‌ها از اخبارین خصوصاً، اینها آمدند، اخبارین نوعاً قائل بر عدم انفعال ماء قلیل هستند، - این را که می‌دانید؟ - و یکی از ادله‌شان این روایت فضیل است، چنین شخصی که فرض کنید دارد غسل می‌کند و جنب هم هست، این از آن غسالۀ خودش در آن ظرفی که دارد در آن غسل می کند می‌ریزد، قطعاً هم آن ظرف که کر نیست، آن ظرف قلیل است، پس بواسطۀ اینکه بدن این شخص جنب معمولاً نجس هست و از بدن این تسری می‌کند به آن آب قلیل پس بنابراین آن آب قلیل منفعل نمی‌شود والا اگر نجس باشد که حضرت نمی‌گوید از آب نجس بیاید وضو بگیرد و یا غسل بکند. این یکی از ادله‌هایشان است که البته این دلیل اینها رد می‌شود به وجوهی:

 یکی اینکه از کجا معلوم است که آن آبی که از بدن می‌ریزد از همان موضع نجس می‌ریزد؟ خب این دارد سرش را می‌شوید سرش که دیگر نجس نیست، مگر با کله رفته...؟! خب دارد سرش را فرض کنید می‌شوید که آب می‌ریزد در آن ظرف، یا فرض کنید طرف راستش را دارد می شوید، کلاً آن قسمتی که نجس است شاید از یک وجب تجاوز نکند، حالا نمی دانیم به حسب موارد...! این دلیل نمی‌شود بر اینکه این موضع موضع نجس است. استصحاب طهارت بدنیه، این در این جا مُحَکَّم است و موجب عدم انفعال این ماء خواهد شد. این یک.

 ثانیاً: بر فرض هم که نجس شده باشد وقتی عین نجاست روی بدن نیست، این بدن می شود متنجس، این دیگر نجس نیست...

... از مطالبی است که خیلی مهم است و من قصد داشتم راجع به این قضیه یک بحثی داشته باشیم چون از متفرعاتش هست و اتفاقاً روایاتی در این زمینه آمده.

پس بنابراین این هم دلیل نمی‌شود بر اینکه این آب نجس شده باشد و این حرفها. منتهی چون می‌گویند که حکم روی غالب است و غالب هم فرض کنید که این بدن نجس می‌شود و...، روایت دلالت بر عدم انفعال آب قلیل ندارد. این هم یکی.

سوال: درمورد غسل

جواب: بله؟

سوال: درمورد خود غسل مگر بر انسان واجب نیست که قبل از اینکه غسل بکند تطهیر کند؟

جواب: نه ممکن است که

سوال: غسل کفایت می‌کند برای تطهیر؟

جواب: کدام؟

سوال: غسل

جواب: نه، غسل کفایت نمی‌کند

سوال: خب همین روایت ناظر است براینکه غالباً مردم تطهیر کنند بعد غسل کنند و شاید کراهتی که دارد در مورد آب غساله که انسان می‌تواند غسل کند به خاطر مسائل معنوی باشد

جواب: نه اصلاً شما چرا سراغ آن مسائل می‌روید؟ اصلاً نیازی نیست که بگوییم روایت ناظر به آن مسأله هست یا نیست.

 اصلاً می‌گوییم دلیل بر اینکه آب از موضع نجس عبور کرده نداریم، استصحاب طهارت بدنیه در موضع کفایت می‌کند، شک داریم آیا این آب از موضع طاهر ریخته در ظرف یا نه؟ خب می‌گوئیم استصحباب این است که بدن در هر نقطه قبلاً طاهر بوده، موقعی که نزع ماء هم شده این طاهر بوده. اضافۀ برآن، اصلاً شک داریم در اینکه این موردِ بخصوص، اصلاً تمامش فی حد نفسه، یا این تمامش نجس است یا تمامش طاهر است، آب از اینجا سرایت کرده، مورد استصحاب برای اینجا نیست چون موضع، حالت سابقه در اینجا ندارد، ولی در خصوص آن مورد که می‌توانیم استصحاب کنیم، این إناء قبلاً طاهر بوده یا نبوده؟ ما اینجا استصحاب بقای طهارت می‌کنیم، اصلاً نوبت به این مسائل در اینجا نمی‌رسد.

 روایت دیگری که خب در اینجا هست و قابل برای استشهاد اینها هست، همین روایتی است که در اینجا، حسنۀ محمد بن میسر است قال سئلت ابا عبداللَه علیه السلام عن رجل جنب ینتهی الی الماء القلیل فی الطریق و یرید ان یغتسل منه و لیس معه اناء یقرف به و یداه قذرتان این روایت خیلی دلالتش از آن روایت اولی روشن‌تر است، قال یضع یداه و یتوضأ ثم یغتسل هذا من ما قال اللَه تعالی ما جعل علیکم فی‌الدین من حرج. در این روایت دارد که دو تا دستش هم قذر است و به آب قلیل می‌رسد. هم آب قلیل در روایت آمده، هم حسنه است روایت. یکی اینکه آب قلیل بوده، دوم اینکه دو تا دستش هم قذر است. حضرت در اینجا می‌فرماید که دو تا دستش را در آب کند و دستش را اول بشوید و بعد غسل بکند که این خب ماجعل علیکم فی الدین من حرج است.

این هم آمدند استشهاد کردند بر اینکه منظور از این مطلب، عدم انفعال ماء قلیل است چون در خود روایت ماء قلیل آمده، بعد قذرتان هست در اینجا.

 این قذرتان دو وجه می‌تواند داشته باشد:

یکی قذر به معنای نجس است، یعنی قذرشرعی ممکن است لحاظ شده باشد در اینجا. یک وقت ممکن است قذر، قذر عرفی باشد در اینجا، یداه قذرتان یعنی دستش کثیف است. و ما در روایت عدیده داریم که مستحب است که انسان دست خودش را قبل از وضو بشوید و آن قذارت را از بین ببرد بعد وضو بگیرد یا در غسل مستحب است که اول انسان قذارت را از بین ببرد بعد غسل بکند نه اینکه غسل موجب رفع قذارت بشود از این بدن چطور اینکه این امروزیها می‌گویند که غسل برای این است که بدن تمیز بشود، نه، غسل برای احیاء یک جنبۀ معنوی و روحی در نفس است، برای این جهت است. اما اینکه این غسل موجب رفع قذارت بشود اصلاً این باطل است یعنی اگر نیت شما این باشد که هم غسل بکنید هم با آن غسل بدنتان را بشوئید، حالا یک دوش هم بگیرید من باب مثال و اینها...، اصلاً غسل باطل است دراینجا، فقط باید نیت غسل باشد. لذا مستحب است انسان قبل از غسل رفع قذارت بکند بعد آن غسل را انجام بدهد. لذا وقتی که این روایت روایت مبهم شد، حداقل می‌توانیم بگوئیم که این روایت مبهم است، اگر نگوئیم که این روایت تعارض با روایاتی دارد که دلالت بر انفعال آب قلیل می‌کند، این روایت ظهور دارد اصلاً در قذارت عرفیه، نه در قذارت شرعیه، حداقل روایت می‌شود مجمل و از این روایت، استفادۀ عدم انفعال آب قلیل نخواهدشد. این هم یک روایت.

 حالا بحث راجع به این جهات نیست. صحبت در این است که حالا این حرجیتی که مرحوم نراقی می‌فرمایند اصلاً با این روایات نمی‌خواند. این که فرض کنید من باب مثال یک مردی به یک آب قلیلی در طریق می‌رسد و یرید ان یغتسل منه، می خواهد غسل بکند و اینها و این خب چکار کند؟ دستش کثیف است آیا برود یک آب دیگر تحصیل کند؟ حضرت می‌فرماید که نه، با همین آب غسل كند ماجعل علیكم فی‌الدین من حرج، خب این اصلاً در اینجا نمی‌خواند، ما می‌توانیم در اینجا بگوئیم كه این انائش در اینجا كثیف می‌شود، حضرت می‌فرماید كه عیب ندارد حالا اگر انائت هم یک خورده كثیف شد، نه اینكه نجس بشود، اگر انائت هم یک خورده كثیف شد این حالا عیب ندارد فرض كنید كه با آن غسل بكنی، نمی‌خواهد بروی حالا اول با این اناء دستت را بشویی بعد بروی دوباره از یك جا آب بیاوری که بخواهی غسل بكنی. یا اینكه مثلاً من باب مثال در مورد اجناس سوقیه، خب حضرت در اینجا او را امر به تأمل و تفحص نمی‌كنند یعنی وجوب فحص را از او در امتعۀ سوقیه برمی‌دارد، می‌گوید وقتی كه یك جبه‌ای گرفتی و نمی‌دانی این مذكی هست یا نه، حضرت می‌فرمایند كه ماجعل علیكم فی‌الدین من حرج، دراینجا همه‌اش قائل به رفع حرج هست، در حالی كه خیلی مهم نیست كه خب حالا فرض كنید یك شخصی یك روز، دو روز، سه روز وقتش را بگذارد و برود تحقیق كند که این پوست مثلاً از كجا تهیه شده، نحوۀ بدست آوردنش چطوری بوده، كدام سلاخ خانه این را ذبح كرده، برود سراغ آن ذابحش، آیا آن ذابحش مسائل را مراعات کرده یا نه، بالاخره می‌تواند در عرض یك روز پیدا بكند این قضیه را، یك روز مثلاً اُرسیهایش[(پاشنۀ کفشهایش)] را بكشد بالا و یا علی، راه بیفتد دنبالش و پیدا بكند، آقا بسم اللَه گفتی؟ نگفتی؟ روبه قبله بوده؟ شرائطش...؟ یعنی حضرت می‌فرماید كه به همین مقدار هم باید صرف نظر بكنی.

ولی آنچه را كه از مسأله در اینها بدست می‌آید این است كه ما باید سراغ روایاتی برویم كه یك حكم وجوب را در اینجا برداشته باشد، یا یك حكم حرمت را، یعنی یك حرمت ظاهری را آمده فرض كنید كه لولا این مسألۀ حرج، آمده برمی‌دارد، این روایات را ما باید بدست بیاوریم تا میزان حرجیت برای ما مشخص باشد. این مسأله است كه خیلی از بزرگان را به اشتباه انداخته، آخر شما كه دارید می‌گوئید كه ماجعل علیكم فی‌الدین من حرج، این در اینجا خب در چه دایره‌ای است؟

 اگر شما حرج را به معنی مشقت می‌گیرید، خب اصلاً تكلیف از كلفت می‌آید، كلفت هم یعنی مشقت ، خب یعنی در هرمسأله‌ای بالاخره یك مشقّتی هست. فرض كنید كه صبح است آدم هم من باب مثال شب خوابش نبرده، شب تا صبح مطالعه می‌كرده، حالا موقع صبح خوابش گرفته، خیلی جای گرم و نرمی هم دارد و این حرفها، الحقُّ ‌و الانصاف واقعاً مشقت دارد انسان بلند شود برود وضو بگیرد، حالا فرض كنید دستشویی هم آن طرف حیاط است مثل منزل آقای ...

حالا این بخواهد بلند شود برود وضو بگیرد خب واقعاً‌ می‌بیند این مشكل است. یعنی این مشكل را هم شارع آمده برداشته؟! یعنی در هر قضیه‌ای و در هر تكلیفی من باب مثال ما بگوئیم این تكلیف دارای حرج و مشقت است و شارع این را برمی‌دارد! خب اگر این طوری باشد كه اصلاً كل فقه از بین می‌رود، تمام تكالیف از بین می‌رود، این از یك طرف، از یك طرف ما می‌بینیم قطعاً مورد روایات آن تكالیفی كه در حد طاقت انسان است، آن قطعاً نیست، یعنی آن اصلاً امتناع عقلی دارد، آن كه خب هیچی، ما لایطاق است. آنی كه هم [به اندازۀ] طاقت انسان است یعنی با تمام شدن آن، طاقت انسان تمام می‌شود، آن هم از این روایات برنمی‌آید. مثلاً ما در روایاتی كه داریم، یكی از روایات این است كه اصلاً‌...

سوال: ...؟

جواب: نه، امثال این زیاد است، حضرت در مقام تأكید می خواهد بفرماید

سوال: ...؟

جواب: بله؟

سوال: ...؟

جواب: نه، مالایطیقون، اینکه می‌توانیم بگوئیم كه اصلاً امتنای عقلی را برداشته یا اینكه آن مشقت خیلی شدیدی را كه آن دیگر قابل برای تحمل نیست.

 مثلاً فرض كنید همین روایت اشتراء جبّه، این اشتراء جبّه از سوق که ذكیه است یا غیر ذكیه؟خب در اینجا حرمت صلاة در لباس میته را می‌خواهد بردارد دیگر، چون انسان باید علم داشته باشد بر...، خب در اینجا حضرت دارد این وجوب فحص را برمی‌دارد و آن حرمت لباس را می‌آید با مسألۀ سوق[(پاک بودن اجناس در بازار مسلمین)] برمی‌دارد یا

سوال: در مورد نجاسات كه علم شرط است

جواب: بله؟

سوال: درمورد نجاسات كه علم شرط است

جواب: كدام؟

سوال: در كل باب نجاسات، تا انسان علم نداشته باشد

جواب: خب اصل عدم تذكیه در اینجا جاری است

سوال: بحث زمانی می‌آید كه ما علم داشته باشیم به نجاست

جواب: اصل عدم تذكیه در اینجا هست

سوال: اصل عدم تذكیه دربارۀ سوق مسلمین كه جاری نیست

جواب: خب همین، خب سوق مسلمین را چه كسی می‌گوید؟ خب حضرت همین را دارد می‌گوید، یكی از ادلۀ سوق مسلمین- عرض کردم دیروز- همین است دیگر، یكی از ادلۀ برای عدم تفحص در سوق مسلمین همین روایت است كه می‌گویند.

سوال: یعنی این اصل عدم تذكیه باعث می‌شود كه وجوب فحص بیاید

جواب: اصل عدم تذكیه باعث می شود وجوب فحص بیاید، و اصل عدم تذكیه باعث حرمت صلاة در این لباس می‌شود، بله این سوق مسلمین می‌آید این حرمت و این وجوب فحص را برمی‌دارد، قاعده‌اش این است دیگر.

 آن وقت در اینجا مثلاً یك روایت دیگر هست كه، مقدارش را من می‌خواستم عرض كنم که حضرت خیلی در اینجا قائل به توسعه شدند. البته خب در اینجا علماء و فقهاء فتوی دادند طبق همین بر عدم وجوب وضو در شتاء به نحوی كه عادتاً مشقت داشته باشد بر یك شخص که بخواهد وضو بگیرد، مرحوم سید یزدی و اینها در عروه به این مسأله فتوی دادند و خیلی‌ها از متأخرین، همه قائل به عدم وجوب و اینها شدند، آنها هم از همین قضیۀ حرج، این مطلب را بدست آوردند.

از مجموع این روایات، مثل روایت عبدالاعلی مولا ... قال اللَه تعالی ماجعل علیكم فی‌الدین من حرج فامسح علیه، بر آن مسح بكن. در اینجا این شخص ناخنش افتاده، حالا ظاهراً هم ناخن انگشت دستش بوده، چون خب در اینجا یك اشكالاتی وارد می‌شود بر اینكه اگر ناخن انگشت پا باشد خب می‌شود انسان به ناخن یک انگشت دیگرش مسح بكند، این اشكال ندارد، قاعدتاً باید ناخن انگشت دستش باشد كه افتاده، حضرت می‌فرماید یك پارچه‌ای را برآن قرار بده، روی آن را مسح بكن و به جای اینكه آب بریزی با همان دستت روی آن پارچه بكش،

سوال: جبیره

جواب: بله، جبیره انجام بده.

 خب این در اینجا می‌رساند اینكه دارد تعرف هذا و اشباهه من كتاب اللَه،‌ اینكه حضرت در اینجا و درامثال ذلك می‌گویند این از كتاب اللَه فهمیده می‌شود، این در اینجا مسأله مسألۀ ضرر نیست كه حالا مثلاً ضرری بخواهد متوجه باشد، این قضیه قضیۀ مشقت است. مشقت را می‌خواهد برساند. چون اگر مسألۀ ضرر و مرض و این حرفها بود، قطعاً آن شخص دیگر نمی‌آید سئوال بكند. اگر مثلاً وضو موجب بشود كه من باب مثال این انگشتش سیاه بشود و بخواهند قطعش كنند، یا مثلاً ... بكند، این معنایش این است كه مثلاً بخواهد این پماد را، این ضماد را بخواهد بردارد، مثلاً وضو با آن بگیرد دوباره مثلاً این را به جای خودش قرار بدهد یا اینكه روی همان مراره كه هست بكشد. حضرت می‌فرماید نه، یك دستمالی بیانداز و روی همان دستمال مسح و اینها را انجام بده. از اینجا فهمیده می‌شود كه در مسألۀ حرجیت حضرت دارد مردم را بر آن ارتكازات خودشان حمل می‌كند، مردم را دارد بر آن ذهنیتشان حمل می‌كند. حضرت دارد می‌گوید كه چرا دیگر از من سوال می‌كنید؟! تعرف هذا و اشباهه من كتاب اللَه یعنی وقتی كه كتاب اللَه كه ماجعل علیكم فی الدین من حرج است، دیگر چه جای سوال دارد كه بیایی سوال كنی؟ تعرف هذا و اشباهه من كتاب اللَه دیگر، دیگر چرا آمدی پیش من؟ این كار را انجام بده، امسح علیه، یعنی این امسح علیه نه به معنای یك حكم وضعی جعلی تاسیسی از ناحیۀ امام است و موضوعیت دارد، نه، حالا فرض کنید امسح علی المراره، اگر یك جور دیگر هم بود جور دیگرش را هم فرض كنید كه من باب مثال انجام بده، آن اشكال ندارد. حالا اگر دو تا هم به هم پیچیده بودی، مثلاً روی آن هم می‌توانی مسح كنی و اینها یعنی...

سوال: چطور می‌شود به یك حكم تأسیسی

جواب : بله؟

سوال: چطور می‌شود به یك حكم تاسیسی رسید؟

جواب: ببینید! آخر حضرت می‌فرمایند تعرف هذا و اشباهه من كتاب اللَه، بر اساس ارجاع این به كتاب اللَه بعد می‌گویند امسح علی المراره

سوال: ...؟

جواب: كدام؟

سوال: در همین مورد

جواب: چرا تبادر نمی‌كند؟ وقتی كه[جبیره روی] یك انگشتش است، بجای یك انگشت به او بگویند تمام سر و صورت و اینها را تیمم كن؟ ...حالا فقط یك انگشتش جبیره دارد، شما می‌گویید تمام هیكلش را تیمم كند؟!

سوال: اگر بخواهیم استناد به عدم حرج بكنیم حرف ایشان حرف خوبی است، من هم به ذهنم می‌آمد

جواب: نه ببینید در...

سوال: ... بگوئیم رفع حرج به این است كه من تیمم بكنم ولو بخاطر یك انگشت باشد

جواب: نه، من خیال نمی‌كنم...

سوال: چرا.

جواب: نمی‌تواند چنین چیزی به ذهنش بیاید الا اینكه...! ببیند وقتی كه در وهلۀ اول من بدانم كه وضو بر من واجب است بعد آن وقت یك گوشۀ خاص از این[انگشت مثلاً] به اندازۀ فرض كنید چند سانتیمتر نمی‌شود وضو گرفت یك دفعه ذهن من تبادر به تیمم می‌كند یا اینکه برای این[(مقدار کم باید)] یك علاجی بكنم؟

سوال: خب برای همین كه بخواهیم یك علاجی بكنیم چه بسا ذهنیت انسان این طورباشد كه من اگر بخواهم روی این پارچه مسح بکنم، این مفید نباشد، طبق عادت است و توقیفی است.

جواب: خب همین

سوال: تیمم وضع شده در مواردی كه نمی‌شود وضو گرفت

جواب: نمی‌شود وضو گرفت، آن بخاطر جنبۀ كلیت وضو، نمی‌شود وضو گرفت اما به خاطر اینكه فرض كنید كه می‌شود یك آبی روی آن محل كرد، اتفاقاً ‌همین مطلب را هم مرحوم شیخ انصاری دارد براینكه، اتفاقاً یكی از اشكالاتی كه شده به اینجا این است كه خب ماجعل علیكم فی الدین من حرج از كجا مسح بر مراره از توی آن درمی‌آید؟

 كلامی كه مرحوم شیخ دارد این است كه ما دو حكم داریم:

 یك حكم امرار ید بر محل داریم.

 یك حكم ایصال ماء الی البشره داریم.

 وقتی كه یكی از این دو حكم متعذر بشود حكم دیگر به جای خودش باقی است.

 البته این قضیه قابل خدشه است و آن از این جهت است كه اگر این روایت نبود آیا شما همین رامی‌فهمیدید؟ یعنی از ما جعل علیكم فی الدین من حرج همین را می‌فهمیدید یا الان به ضمیمۀ ارتكازی كه با روایت پیدا كردید دارید تقسیمش می‌كنید و منشعب می‌كنید كه الان در اینجا دو حكم است؟ یک حكم امرار ید بر محل است كه خب باقی است به جای خود. یك حكم ایصال ماء الی البشره است. خب این در اینجا از دومی متعذر می‌شود، اولی به حال خودش باقی است.

یعنی صرف نظر از چیز، اگر ما بخواهیم دقت بكنیم می بینیم که، وقتی كه مولا امر می‌كند ما را من باب مثال به وضو و این حرفها، مثلاً صورت كامل است، این دست كامل است، آن دست كامل است، این پا كامل است، آن پا كامل است، فقط یك انگشت این وسط ناقص است. آیا آنی كه اول تبادر می‌كند این است كه فوری سراغ تیمم برویم، چون وضو نمی‌شود گرفت یا نه از اول به دنبال تَمَحُّلِ برای وضو می‌گردیم؟ غیر از اینكه فرض كنید اصل وضو متعذر باشد یا متعسر باشد، كدام را اول به ذهن تبادر می‌كنیم؟ اول دنبال این می‌گردیم كه چاره‌ای برای آن بكنیم اگر چاره‌ای پیدا نكردیم می‌رویم سراغ تیمم و شاید همین قضیه است كه آن طرف، تیمم اصلاً ‌به ذهنش نیامده، آمده گفته چه كنم؟ یعنی این مسألۀ تمحل برای توضأ است كه آمده و این كار را كرده. آن وقت با توجه به این قضیه خب ما می‌بینیم اصلاً شارع خیلی آسان گرفته یعنی گفته خب بابا این معلوم می‌شود دیگر، عقلت را به كار بیانداز ببین چه كار انجام بدهی

سوال: حد تیمم كجاست؟ اگر ما مثلاً فرض كنیم كه می‌خواهیم این اجزاء را در وضو یكی یكی مثلاً حسابرسی بكنیم این یك انگشت است، شما فرض كنید پنج تا انگشت است، آیا آن موقع تیمم می‌آید یا باز جبیره است؟

جواب: ببینید اگر ما حتی با یك دست بتوانیم وضو بگیریم یعنی یك دست این را می‌شوید، بعد با همین دست، خودش خودش را می‌شوید

سوال: یا به صورت...

جواب: یا به صورت ... ،

ما این را می‌گوئیم: اگر زمینه زمینه‌ای بود كه شما توانستید با یک دست خودتان را بشوئید، در آنجا وضو بگیرید، اگر نتوانستید، مثلاً فرض كنید باید از توی آب بردارید، آنجا می‌گوییم برو تیمم كن. یعنی حضرت در اینجا نیامده قضیه را مشخص بكند كه حتماً در اینجا امسح علی المراره، امسح علی المراره درصورتی است كه یك انگشت[شما جبیره] است، تو با چهار انگشت دیگر می‌توانی [وضو را بگیری]

سوال: حالا...

جواب: اجازه بدهید

سوال: حالا در آنجایی كه شما پنج تا انگشت را[دارای جبیره] تصور می‌فرمایید اگر قضیه بخواهد نظیر اینجا باشد که ...

جواب: یعنی حكم اولی می‌رود روی وضو، آیا می‌توانی شما با یك دست وضو بگیری؟ شیر آب است كه فرض كنید كه با این وضو می‌گیری و با این دستت را زیر شیر می‌بری اگر...

سوال: ... كجا را می‌فهمد؟

جواب: وضو را می‌فهمد. وضو را می‌فهمد دیگر. چون مورد موردی است كه می‌تواند وضو بگیرد

سوال: اگر ما لاحرج را داشته باشیم آن كسی كه یك دستش واقعاً اینجوری است نه یك انگشتش

جواب: آقا لاحرج كه معنایش این نیست كه [حتی كسی] از جایش هم تكان نخورد

سوال: ما جعل علیکم فی الدین من حرج، آنجا انصافاً ذهن بیشتر به سمت تیمم می‌رود

جواب: شما یك شیر آب را باز كنی برایت حرج است؟ یك شیر آب را باز كنی دستت را زیرش بگیری این حرج است؟

سوال: بله، چون یك دست دارد

جواب: خب یك دست داشته باشد نمی‌خواهد كه بمیرد!

سوال: ...؟

جواب: می‌خواهد دستش را بگیرد زیر شیر آب

سوال: یك انگشت اگر باشد این انگشت را می‌گذارد كنار

جواب : خب

سوال: اما این پنج تا انگشت است

جواب: پنج تا

سوال: یك دست است

جواب: نمی‌گویم كه بابا قطع كند دستش را! یك دانه

سوال: در این صورت...

جواب: دستش را می‌كند در یك كیسه نایلون، این سرش را می‌بندد بعد با این دست، قشنگ وضو می‌گیرد، این دست را هم می‌گیرد زیر شیر، این كجایش حرجی است؟

سوال: با در نظر گرفتن حكم تیمم

جواب: نه، نه، نه، آن حكم تیمم در طول این است نه اینكه در عرض این است، یعنی اگر نتوانست انسان وضو بگیرد يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا قُمْتُمْ إِلَى اَلصَّلاٰةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى اَلْمَرٰافِقِ وَ اِمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى اَلْكَعْبَيْنِ وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ اَلْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ مٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿المائدة، ٦﴾

سوال: خیلی خب آن وَجَد ماء را معنی می‌كنند می‌گویند چه بسا وجدان ماء هست ولی قابل استفاده برای ما نیست

جواب: بله درست است

سوال: مثل اینكه روی زمین است یا این باید...

جواب: خب این همان است كه من گفتم، باید تیمم كند

سوال: خب

جواب: می‌گویم الان شیر دستشویی باز است شما دستت را هم می‌توانی بگیری زیرش

سوال: خیلی خب پس اگر وجدان ماء را شما در آنجا لحاظ می‌كنید در اینجا هم كه الان این یك دستش از كار افتاده، وجدان ماء برایش نیست در واقع ولو اینکه آب در اینجا هست، الان باید تیمم بكند چنانچه كه...

جواب: نفهمیدم! این چه شد؟

سوال: این فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً را می‌گویند یك وقتی هست كه آب وجود ندارد، آبی برای وضو نیست

جواب: خب

سوال: یا یك وقتی آب هست شما نمی‌توانید استفاده بكنید

جواب: خب ما می‌گوئیم الان آب هست و ما استفاده هم می‌توانیم بكنیم، شیرآب باز است، هم آب وجود دارد و ما هم می‌توانیم استفاده بكنیم[(یعنی دستمان را زیر شیر آب بگیریم)]، بله اگر آب باشد روی زمین، نتوانیم، حرف شما درست است.

 لذا ما همین را می‌گوئیم، می‌گوئیم حضرت در اینجا آمده احاله داده مسأله را به ارتكازات عرفی، یعنی گفته شما وقتی كه با یك مسأله برخورد كنید من هم زنده نباشم(مُرده باشم) من كه امام هستم، شما چه می‌كنید؟ خب می‌بینید دو مورد است، یك مورد ما نمی‌توانیم آب را برداریم، یك مورد می‌توانیم. آن موردی كه نمی‌توانیم...

سوال: ... یعنی چه یك عضو از اعضاء باشد، معذور باشد...

جواب: آقا آن مریض بوده

سوال: خیلی خب آن تمام هیكلش مریض بود آمدند

جواب: ضرر داشته برایش

سوال: آن هم اتفاقاً یك موردی بود که...

سوال: ارتكاز اول به تیمم نمی‌رسد دیگر که غسلش دادند

سوال: نه، نه، نه، حضرت استدلال می‌كنند. حضرت در ادامه می‌فرمایند ماجعل علیكم فی الدین من حرج

جواب: خب حرج، حضرت ... فرمودند اول كه نگفتند

سوال: خیلی خب، ببینید دقیقاً شاهد مثال مثل همین جاست. آنجا هم استشهاد كردند به ماجعل علیكم فی الدین من حرج چرا كه این مریض بود، تمام بدنش مریض بود

جواب: خب این هم یك تكه اش مریض است

سوال: نه مسأله مسألۀ غسل بود. اینجا هم همین طور است. آنجا حضرت می فرمایند چرا تیممش ندادند؟ اینجا هم قاعدتاً ذهنیت ما عود می‌کند که تیمم كن، چرا نمی‌گویند وضوی جبیره بگیر؟

جواب: كجا ذهنیت می‌رود؟ وقتی که شما با یك عضوتان می‌توانید وضو بگیرید، یك وقتی دكتر به شما می‌گوید آقا اصلاً اصل وضو برای شما ضرر دارد، آب به اینجا بخورد آبسه می‌كند و چرك می‌كند و باید عضو را قطعش كرد، هیچ وقت ذهن به وضو نمی‌رود. یك وقتی نه، این نمی‌گوید باید قطعش كرد، می گوید حالا ضرر دارد شما می‌توانید مُتَمَحِّل بشوید، تَمحُّل كنید، می‌توانید پارچه‌ای رویش بیاندازید، قشنگ همین وضو را می‌گیرید با این...

سوال: اینجا بفرمائید یك كیسه بكند تنش از روی كیسه آب بكشد روی تن، اتفاقاً این مطلب در غسل است در تیمم كه نیست

جواب: در كجا؟

سوال: در همان غسل. چرا حضرت در آنجا می‌گوید ماجعل علیكم فی‌الدین من حرج؟ چرا تیممش ندادند؟

جواب: آن اصلاً موقعیتش یك چنین موقعیتی بود

سوال: آقا چه فرقی می‌كند؟

جواب: این آقاجان مریض بود

سوال: چه انسان جزء بدنش كسالت داشته باشد چه كل بدنش

جواب: بابا آنی كه اصلاً رو به قبله خوابیده با آن كسی صاف صاف دارد در خیابان راه می‌رود یكی است؟

سوال: رو به قبله نبوده

جواب: چرا آقا مریض بوده.

سوال: بر اثر...

جواب: پیچیدنش، پیچیدنش بردنش لب چشمه غسلش دادند و آوردنش، روایت را نگاه كنید، تو سرما بردند، مُرد!

سوال: خب هوا سرد بود

جواب: پیچیدنش

سوال: عذرش سرما بود كسالت هم نبود

جواب: چرا آقاجان مریض بود، پیچیدنش توی یك ملحفه بردند غسلش دادند آوردند والا بله اگر یك حمام چهل درجه حرارت داشت حضرت نمی‌گفت كه برود تیمم كند. مورد تا مورد داریم. شما فرض كنید آنجایی كه چهل درجه سرما است، آب هم پیدا نمی‌شود، یك كیلومتر راهش ببرند، یك كیلومتر بیاورند، این وسط راه نمیرد...! اگر خر باشد می‌میرد چه برسد به اینكه آدم باشد، لذا حضرت در اینجا اینها را توبیخ می‌كنند می‌گویند مگر شما عقل ندارید؟! مگر عقل ندارید؟! یعرف هذا من كتاب اللَه

سوال: یعرف هذا من كتاب اللَه اعم از تیمم و جبیره است

جواب: خب همین

سوال: پس اگر نگوئیم ...

جواب: در وهلۀ اول اگر من باب مثال شخص مریض باشد یا یک عضو مریض باشد، فرض كنید كه اصلاً یك انگشت نداشته باشد، این فرد باید همیشه تیمم كند؟

سوال: با در نظر گرفتن حكم تیمم فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً

جواب: به فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً چه[ربطی دارد؟]

سوال: فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً

جواب: آقاجان شما چرا انكار بدیهیت می‌كنید؟ ...

اللَهم صل علی محمد و آل محمد